

شهریارنامه و ادبیات غرب ایران

دکتر رضا غفوری^۱

چکیده

برپایه منظومه شهریارنامه، شهریار پس از ستیزی که با سام فرامرز می‌کند به حالت قهر از سیستان خارج می‌شود و به هندوستان می‌رود و در آن‌جا پس از نشان دادن هنرنمایی‌های خود، دوباره به ایران بازمی‌گردد و با خویشان خود رویاروی می‌شود. در این منظومه حوادث متعددی برای قهرمان داستان و دیگر افراد خاندانش روی می‌دهد. همه دست‌نویس‌های شناخته شده شهریارنامه ناقص‌اند و آنچه تاکنون از این انتشار یافته است کمتر از یک سوم کل این منظومه است. از شهریار روایات چندانی در ادبیات عامیانه ایران باقی نمانده است و آنچه از بخش‌های گوناگون این منظومه هم در دست داریم بیشتر به دیگر قهرمانان روایات پهلوانی ایران نسبت داده شده است. در این مقاله نخست چکیده روایات شهریارنامه را برپایه دست‌نویس نویافته می‌آوریم سپس دو روایت کتبی و شفاهی از این منظومه را که در ادبیات غرب ایران وجود دارد بررسی می‌کنیم.

واژه‌های کلیدی: ۱. شهریار ۲. شهریارنامه ۳. هفت لشکر گورانی ۴. ادبیات غرب ایران

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱استادیار دانشگاه حضرت نرجس (س) رفسنجان

مانند شاهنامه، از منبعی منثور به نظم درآمد است. (ر.ک. امیدسالار، ۱۳۹۱: ۳۳۶)

چند دهه پیش جلال همایی^۱ با دلایلی که برشمرده در صحت انتساب شهریارنامه به مختاری تردید نمود (ر.ک. عثمان مختاری، ۱۳۹۲: ۷۸۹؛ همایی، ۱۳۶۱: ۳۷۰-۳۹۹) و نشانه‌هایی از ویژگی‌های زبانی و برخی ضعف‌های ادبی آن آورد و پس از او نیز، یکی از پژوهشگران به بررسی زبان عامیانه آن پرداخت. (ر.ک. امیدسالار، ۱۳۸۱: ۴۵۴-۴۵۵) متأسفانه با انجام پژوهش‌های اخیر و اثبات نادرستی انتساب این منظومه به مختاری، همچنان در برخی پژوهش‌های متأخر، آن را به عثمان مختاری نسبت داده (ر.ک. رزمجو، ۱۳۸۱: ۱/ ۱۳۴-۱۳۵؛ آتشین‌جان، ۱۳۷۸: ۵۹۷) و حتی برخی از شاهنامه‌شناسان نیز از این لغزش به دور نمانده‌اند (ر.ک. ریاحی، ۱۳۸۷: ۳۳۹؛ فردوسی، ۱۳۹۴: ۱/ پیشگفتار، بیست و سه)

دوبلوا معتقد است که تنها ۹۲۵ بیتی^۲ که همایی در دیوان عثمان مختاری آورده است از او است و بخش مفصل‌تر شهریارنامه، در ادوار متأخرتر به نظم درآمد است. برپایه این فرضیه یکی از شاهنامه‌شناسان، شهریارنامه را نیز مانند برزنامه و جهانگیرنامه در گروه منظومه‌های دارای دو بخش قدیمی و نوسروده دانسته است. (ر.ک. آیدنلو، ۱۳۸۸: ۳۲-۳۳) در رد نظریه دوبلوا باید به دو نکته اشاره کرد: نخست آن که ۹۲۵ بیتی که همایی در دیوان عثمان مختاری آورده است روایت مستقلی نیست بلکه بخش بی‌آغاز و ناتمام از یک روایت بلند است. بدیهی است که مختاری این بخش بی‌آغاز و انجام را نسروده است که بعدها شاعران دیگر بخواهند آغاز و پایان سروده مختاری را تکمیل کنند. دیگر آن که با بررسی سبک‌شناسانه آن مقدار از ابیات شهریارنامه که در دست داریم می‌توان یک‌نواختی و یک‌دست بودن ویژگی‌های زبانی و ادبی همه بخش‌های این منظومه را ملاحظه کرد بنابراین با بررسی دقیق ویژگی‌های سبکی این منظومه می‌توان گفت که

شهریارنامه منظومه‌ای است حماسی درباره شهریار پسر برزو و نوه سهراب. نخستین بار چارلز ریو در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه بریتانیا، به معرفی نسخه‌ای از شهریارنامه پرداخت که برپایه ابیات پایانی این دست‌نویس، که گوینده خود را مختاری معرفی کرده و آن را به پادشاهی مسعود نام تقدیم نموده است آن را سروده عثمان مختاری شاعر قرن پنجم دانست. (ر.ک. Rieu, 1881: 542-543) از آن‌جا که ژول مول چند سالی پیش از پژوهش ریو، کار تصحیح شاهنامه را به پایان رسانده بود و محتملاً از دست‌نویس شهریارنامه مضبوط در کتابخانه بریتانیا بی‌اطلاع بود بنابراین در دیباچه کتاب خود، هنگام معرفی و بررسی حماسه‌های پهلوانی پس از شاهنامه، نامی از شهریارنامه نبرده است. (ر.ک. مول، ۱۳۵۴: ۳۴-۵۳) دست‌نویس نسبتاً کاملی از این منظومه در کتابخانه بانکی پور نگهداری می‌شود که بنابر گفته فهرست‌نویس آن کتابخانه، در این دست‌نویس، بارها سراینده شهریارنامه، فرخی و ممدوح او محمود معرفی شده است. (ر.ک. AbdulMuqtadir: 1932: 73-77) این گفته عبدالمقتدر در برخی پژوهش‌های غربیان وارد شده است آن‌چنان که برخی شهریارنامه را سروده فرخی سیستانی دانسته (ر.ک. ریپکا: ۱۳۸۳: ۳۰۷ و ۳۳۰) با این حال بیشتر پژوهشگران غربی، برپایه گفته ریو، این منظومه را به عثمان مختاری نسبت داده‌اند. (ر.ک. همان: ۳۲۱؛ نولدکه، ۱۳۸۴: ۲۳۶؛ اته، ۲۵۳۶: ۵۷)

در ایران شماری از پژوهشگران، پس از نسبت دادن این منظومه به عثمان مختاری، سرایش آن را از روی منبعی منثور که در میان مردم رواج داشته است دانسته (ر.ک. صفا، ۱۳۵۲: ۱۲؛ خانلری، ۱۳۴۸: ۳۰۸) و برخی دیگر، منبع این داستان را متون پیش از اسلام فرض کرده‌اند. (ر.ک. نفیسی، ۱۳۶۳: ۱۴) با این حال هیچ سند قطعی در دست نداریم که بتوان گفت شهریارنامه نیز

آنجا با نشان دادن هنرنمایی‌های خود، به ارژنگ‌شاه نزدیک می‌شود و با دختر او ازدواج می‌کند. سپس نبردهایی با هیتال‌شاه دشمن خاندان ارژنگ می‌کند و به طور ناگهانی با دختر او فرانک، آشنا می‌شود و با او به عشق‌بازی می‌پردازد اما پس از چندی، با دلارام دختر جمهورشاه ازدواج می‌کند. دلارام به دست مضراب‌دیو رבוده می‌شود و شه‌ریار برای رهایی او، از نه بیشه (هفت‌خان) می‌گذرد و پس از رهایی او، به هند بازمی‌گردد و این بار با عموی خود فرامرز و پاس پرهیزگار که نقاب بر چهره دارند، نبرد می‌کند و در نهایت به هویت آنان پی می‌برد.

روزی از روزها انکیس پادشاه خاور، از لهراسب می‌خواهد پهلوانی به سرزمین او بفرستد تا شتر پتیاره‌ای به نام ابلیس دیو را از او دور سازد. لهراسب رستم را مامور این کار می‌کند و با رفتن رستم، ارجاسب به همراه ارهنگ‌دیو، به ایران می‌تازد و طی جنگ‌هایی که روی می‌دهد اغلب ایرانیان شکست می‌خورند. زال به ناچار نامه‌ای برای فرامرز می‌نویسد و او را از هند فرامی‌خواند و از او می‌خواهد با شه‌ریار شتابان به ایران بازگردد و اگر شه‌ریار هم با او نیاید اهمیتی ندارد، زیرا شه‌ریار از مادری تورانی است و چندان به ایران دلبسته نیست. نامه مرارت بار زال به طور ناگهانی به دست شه‌ریار می‌رسد و برای بار دیگر از دست نیای خود دلگیر می‌شود و این بار تصمیم می‌گیرد که از راه چین به توران رود و از آنجا به ایران بیاید و ضرب شست خود را به پهلوانان ایرانی نشان دهد.

شه‌ریار پیروزی‌هایی در چین به دست می‌آورد و از آنجا روانه توران می‌شود. در این هنگام در ایران، در رویاری فرامرز و ارجاسب، فرامرز به طور ناگهانی به دست ابری رבוده می‌شود. ارجاسب از این پیشامد شادمان می‌شود اما شادی او دیری نمی‌پاید زیرا آگاه می‌شود که سرزمین توران، به دست پهلوان ناشناسی در حال نابودی است بنابراین ناچار می‌شود به سرزمین خود باز می‌گردد. طی جنگ‌هایی که شه‌ریار با ارجاسب می‌کند او را شکست

دو فرضیه اخیر نادرست است و سراسر این منظومه سروده یک نفر است.^۳ نگارنده در فرصت دیگری درباره گوینده شه‌ریارنامه، مذهب، زادگاه و زمان احتمالی سرایش آن سخن خواهد گفت.

۲. چکیده منظومه شه‌ریارنامه بر پایه نسخه‌ای نویافته

آنچه تاکنون بیشتر پژوهشگران درباره مجموعه روایات شه‌ریارنامه نوشته‌اند بر پایه دست‌نویس چایکین استاین‌دست‌نویس آغاز و انجام داستان شه‌ریار را است. (امیدسالار، ۱۳۹۱: ۳۳۳-۳۳۵) نسخه‌ای از شه‌ریارنامه در کتابخانه ملی به شماره ۱۷۵۷۸۶۹، نگهداری می‌شود که تاکنون پژوهشگران از آن بی‌خبر بوده‌اند. این دست‌نویس آغاز داستان شه‌ریار را دارد اما حدود یک سوم پایان منظومه از پایان آن افتاده است؛ شمار ابیات آن حدود ده هزار و پانصد بیت است.^۴ در این دست‌نویس، اوراق منظومه شه‌ریارنامه به همراه منظومه دیگری به نام «قصه کوه دماوند»، به گونه نامنظم و به هم ریخته صحافی شده است؛ این نسخه به ویژه در بخش شه‌ریارنامه آسیب‌های بسیاری دیده است و متأسفانه بخش‌هایی از آن ناخوانا است. خلاصه شه‌ریارنامه بر پایه این دست‌نویس چنین است:

پس از بر تخت نشستن لهراسب، فرمان‌روایی شه‌ریای ایران، به هر یک از پهلوانان واگذار می‌شود و همانند گذشته، نواحی زابل به خاندان رستم می‌رسد. روزی میان شه‌ریار پسر برزو با سام فرامرز، دعوا و مرافعه‌ای در نخجیرگاه روی می‌دهد و سام، شه‌ریار را بی‌پدر می‌خواند. درگیری میان آن دو بالا می‌گیرد و فرامرز هم از راه می‌رسد اما کاری از پیش نمی‌برد. شه‌ریار دل‌آزرده می‌شود و حوادث اخیر را برای مادر خود تعریف می‌کند. مادر نزد زال می‌رود و از سام شکایت می‌کند اما زال به دلیل رعایت حرمت فرامرز، کاری از پیش نمی‌برد. شه‌ریار که از بی‌تفاوتی زال آزرده‌خاطر می‌شود به حالت قهر، زابل را ترک می‌کند و به هندوستان می‌رود. شه‌ریار در

۳. روایتی شفاهی/مردمی از داستان شهریار

در کتاب فردوسی‌نامه که مجموعه روایات شفاهی/مردمی شاه‌نامه است و به همت زنده‌یاد سید ابوالقاسم انجوی شیرازی گردآوری شده هیچ روایتی از شهریار پسر برزو نیامده است اما چندی پیش یکی از دوستان فاضل نگارنده که تمایلی نداشتند نامی از ایشان برده شود از یکی از شاه‌نامه‌خوانان و نقالان کرمانشاه، با نام کاکامراد خدایی، شصت ساله، روایتی از شهریارنامه را شنیده‌اند که عین نقل ایشان را می‌آوریم:

«برزو از یکی از زنان شاهزاده حرم‌سرا که به احتمال زیاد هندی است دارای فرزندی می‌شود و در آن زمان که این زن آبستن بوده است برزو در نبرد با دیوی، به نامردی کشته می‌گردد و این طفل چند ماه بعد از کشته شدن پدرش، به دنیا می‌آید. این طفل به دست رستم و زال بزرگ می‌شود و چون یادگار برزو بوده بسیار نوازش می‌شود و چون به سنین نوجوانی می‌رسد نسبت به تمام همسالان خود از بابت زور و هنرمندی او ج می‌گیرد. روزی در بین بازی با همسالان خود، با نوجوانی دیگر درگیر می‌شود و ناخواسته با ضربه‌ای نه چندان محکم، بازوی او را خرد می‌کند. نوجوان آسیمه‌سر، بنابه گریه گذاشته و نزد پدر و مادر خود می‌رود و بعد از پرسش، معلوم می‌شود که شهریار این کار را کرده است. پدر و مادر نزد زال و رستم می‌روند و از ایشان ادعای رسیدگی و غرامت و تادیب شهریار را دارند. زال به هر نوعی که بوده اولیای نوجوان را با پرداخت خسارت، راضی و باز می‌گرداند و پس از بازگشت شهریار، او را در مقابل خانواده رستم، بازخواست کرده و او را ناخلف و از تخمه‌ای غیر از تخمه برزو می‌خواند و فرامرز هم بعد از زال، او را بی‌پدر خطاب می‌کند. شهریار بعد از بازگشت به منزل، تصمیم به ترک خانه می‌گیرد و روز بعد بدون اطلاع، از سیستان خارج می‌شود و تلاش خاندان رستم برای یافتن او بی‌ثمر است. او به ملک هند رهسپار می‌شود و بعد از هنرهایی که از خود می‌نماید هیئت‌ال‌شاه - که حاکم هند بوده - او را پسندیده و نزد خود می‌برد. شهریار نزد او منزلتی یافته و

سختی می‌دهد. سپس‌ساز توران به ایران می‌آید و بسیاری از پهلوانان ایران را به بند می‌افکند و با زال نیز هم نبرد می‌شود. از این پس، سخن از رفتن رستم به خاور زمین و نبرد او با ابلیس دیو و نیز رویارویی او با پسرش فرامرز به میان می‌آید که در دنباله گفتار بدان خواهیم پرداخت.

رستم پس از بازگشت به ایران، با شهریار نبرد سختی می‌کند اما دیری نمی‌پاید که ارژنگ شاه هویت شهریار را برای زال فاش می‌سازد و در نهایت پهلوان جوان، پس از آشتی با خانواده خود، به سپاه ایران می‌پیوندد. در این هنگام دو مشکل بزرگ برای لهراسب پیش می‌آید: نخست آمدن فرستاده سلیمان و درخواست کردن تخت کی خسرو، درفش کاویانی و چهار زیباروی حرم‌سرا که از کی خسرو به یادگار مانده‌اند. دوم؛ شورش سرخه‌دیو فرزند شبرنگ و پیوستن او به اردوان شاه مازندران.

شهریار با شنیدن این خبر، داوطلب نبرد با سرخه می‌شود که تفصیل آن در دنباله گفتار می‌آوریم. سرانجام پس از پیروزی ایرانیان بر سپاه مازندران و گرفتار شدن سرخه به دست شهریار، زال نیز داوطلب رفتن به دربار سلیمان (ع) می‌شود تا با پیامبر خدابه گفت و گو پردازد و او را از نبرد با ایرانیان باز دارد. متأسفانه نسخه‌نویافته در این جا به پایان می‌رسد و از این پس، سیر منطقی روایات شهریارنامه را در اختیار نداریم. بر پایه ابیات بخش پایانی دست‌نویس بریتانیا، پس از رفتن زال به دربار سلیمان (ع)، مورد استقبال پیامبر خدا قرار می‌گیرد. سپس سلیمان (ع) زال را با پرسش‌هایی می‌آزماید و پهلوانی او را با آزمون پنجه تابیدن با یکی از دیوانش امتحان می‌کند. (ر.ک. عثمان‌مختاری، ۱۳۹۲: ۸۲۹-۸۳۱) برپایه دست‌نویس کتابخانه بانکی‌پور، سرانجام شهریار با خیانت فرانک مسموم می‌شود و جان می‌سپارد. رستم نیز در کین‌خواهی از خون نبیره، آن زن چاره‌جو را از بین می‌برد. (ر.ک. یوسفی، ۱۳۷۳: ۸۰).

فتوحات است در حالی که بنابر شهریارنامه، تنها هدف شهریار از آمدن به ایران، نشان دادن سزاواری‌های خود به خاندانش است.

۴. جنگ‌نامه شهریار و رستم برپایه طومار هفت

لشکر کردی

در دستنویسی از هفت لشکر^۴ به زبان گورانی مورخ ۱۳۴۹ ه.ق با کتابت ملاً عزیز از طایفه کلهر، روایتی از شهریارنامه آمده است که چکیده آن چنین است: «شهریار فرزند برزو کودکی خود را در ایران سپری می‌کند، او در هنگام بازی و کشتی، به دیگر کودکان آزار می‌رساند. مردم به زال زر شکایت می‌برند و از فرزندزاده‌اش، شهریار، می‌نالند. زال به مادر شهریار دشنام می‌دهد و چند سیلی بر بناگوش او می‌زند. شهریار خشمگین، ایران را به سوی توران زمین ترک می‌کند. او پس از نه شبانه‌روز به هندوستان می‌رسد و در آنجا نام «منشور» را برای خود برمی‌گزیند.

شهریار در هندوستان آگاه می‌شود که رستم برای یافتن رخس به خاور رفته و فرامرز نیز توسط دیو جادوگر ربوده شده است و تنها لهراسب، زال و سام ثانی در ایران مانده‌اند. شهریار نخست به مرز توران می‌تازد و آنجا را ویران می‌کند. سپس به سپاه توران که در خاک ایران است حمله می‌برد، آنان را تارومار می‌کند و شگفتی ایرانیان را برمی‌انگیزد. شهریار نامه‌ای برای «آذربرزین» می‌نویسد و او را برای یاری سپاه ایران سرزنش می‌کند. آذربرزین پس از رایزنی با بزرگان به این نتیجه می‌رسد که در پاسخ نامه شهریار، به وی پیشنهاد جنگ دو نفره بدهد.

اما ارجاسب با سپاهی سی‌هزار نفری به سوی شهریار می‌آید. ارجاسب بر آن می‌شود تا نخست به تنهایی به نزد شهریار برود و هنگامی که به او نزدیک شد، سپاهش بر او بتازند. با نزدیک شدن ارجاسب به شهریار، سپاه تورانی به سوی وی می‌تازد، اما سپاه هند به یاری شهریار می‌آیند و تورانیان شکست می‌خورند. در این

رسوم پهلوانی را می‌آموزد. شهریار برای کشورگیری، با موافقت هیتال‌شاه با لشکر تدارک‌دیده، از طرف او [او] برای گرفتن انتقام سخنان سرد و تهمت و سرزنش‌های زال و فرامرز، روانه ایران می‌شود. شهریار با خانواده رستم نبردهایی می‌کند و ماجراهایی زیر و بم می‌کشد و در آخر شناخته شده و با وساطت زال و خواهش او، باز به زال باز می‌گردد. روایت شهریارنامه با روایت شفاهی/مردمی، در زیربنای داستان با هم برابری دارند اما در موارد زیر با هم اختلاف دارند:

الف. در منظومه شهریارنامه، از دوران کودکی قهرمان داستان نشانی نیست و هویت مادرش هم نامعلوم است. به چگونگی کشتن برزو نیز اشاره‌ای نشده است حال آن‌که در روایت شفاهی/مردمی، نه تنها از دوره کودکی شهریار یاد می‌شود بلکه به این دو نکته هم اشاره اشاره است که مادرش هندوتبار است و پدرش در نبرد با دیوی کشته شده است.

ب. دلیل خوارداشت شهریار در شهریارنامه، ستیز و مرافعه شهریار با سام بر سر شکار است که در پی آن، سام شهریار را بی‌پدر می‌خواند اما در روایت شفاهی/مردمی، دعوا میان شهریار و یکی از کودکان است که منجر به خرد شدن بازوی آن کودک می‌شود و این حادثه سبب پرخاشگری زال و فرامرز به شهریار می‌شود. به نظر می‌رسد ساختار داستان در روایت شهریارنامه، منطقی و حماسی و در روایت شفاهی/مردمی ساختگی و ابتدایی است.

ج. برپایه روایت شهریارنامه، پادشاه هند ارژنگ‌نام دارد که شهریار به خدمت او درمی‌آید و دشمن خانوادگی این پادشاه، هیتال‌شاه است که شهریار با او درگیر می‌شود. اما در روایت شفاهی/مردمی، شاه هند، هیتال خوانده شده است که شهریار در نزد او آیین پهلوانی را می‌آموزد. در خور ذکر است که در روایت اخیر، از نبرد شهریار با دشمنان ارژنگ/هیتال نشانی نیست. از این گذشته، یکی از انگیزه‌های شهریار از حمله با ایران، کشورگیری و

و سرش را جدا می‌کند. ناگهان (اردشیر) و بهروز را می‌بیند. سوار دلیل بندی شدن بهروز را می‌پرسد و اردشیر ماجرا را برای او بازگو می‌کند.

سوار ناآشنا بیان می‌دارد که به دستور لهراسب‌شاه برای دستگیری آن دو آمده است. پس از نبردی چند سوار ناآشنا بهروز را با کمند گرفتار کرده و به بند می‌کشد. یاران سردار هندی بر گرد آن‌ها حلقه می‌زنند و اردشیر و بهروز را به چادر می‌برد. صبح فردا سردار هندی بهروز را رها می‌کند. بهروز خدمت به زال را برمی‌گزیند، اما اردشیر می‌ماند و سردار هندی را یاری می‌کند. بهروز به نزد زال و شاه برمی‌گردد و داستان اردشیر را برایش بازگو می‌کند و زال بسیار اندوهگین می‌شود.

سحرگاهان سپاه سردار هندی، شهریار، به سوی ایران می‌آید. شهریار حریف می‌طلبد. کابوس از سپاه ایران به مقابله وی می‌رود و به دست او گرفتار می‌شود. بهروز سردار و «فیل زر» فرزند زنگه نیز گرفتار شهریار میشوند زال زر که می‌بیند کسی از ایران سپاه به میدان نمی‌رود، خود سوار بر اسب به میدان می‌رود؛ شهریار با خود می‌گوید اگر در این نبرد آسیبی به زال برسد چه پاسخی برای رستم خواهد داشت. بین زال و شهریار گفتگویی درمی‌گیرد. شهریار، زال را پیری کهنسال می‌داند و نمی‌خواهد با وی بجنگد، اما زال از نیروی جوانی خود سخن می‌گوید و به سوی شهریار هجوم می‌برد. او با ضربه گرز، سپر شهریار را درهم می‌شکند و با کمند وی را به بند می‌کشد. اما از بسیاری نیروی شهریار، کمند زال پاره می‌شود. به هر روی شهریار حرمت نیای خود را نگه می‌دارد و مبارزه نمی‌کند و این ماجرا با آمدن شب به پایان می‌رسد. ناگهان پیکی از هندوستان برای شهریار خبر می‌آورد که سرداری تورانی به هندوستان تاخته و آن‌جا را ویران کرده است. شهریار سپاه را به ارژنگ می‌سپارد و خود به سوی هندوستان روانه می‌شود.

روز بعد زال زر از خواب برخاسته و منتظر آمدن شهریار به میدان است که نمی‌آید. زال فردی را بطور پنهانی به

هنگامه هفت پهلوان اسیر ایرانی از فرصت بهره می‌برند و می‌گیرند. آنان شبانه با چند تن از تورانیان گریزان برخورد می‌کنند و اسب و اسلحه تورانیان را می‌ستانند و آنان را می‌بندند.

جنگ‌نامه شهریار و رستم با معرفی شهریار و شرح دوران کودکی او آغاز می‌شود، داستان بر محور شخصیت شهریار ادامه می‌یابد اما در میانه به داستان فرامرز که توسط دیو جادو ربوده شده است بازمی‌گردد و در یک پیشگویی از زبان رستم، سرنوشت خاندان زال را تا روزگار بهمن بیان می‌کند. پس از آن به داستان شهریار و نبرد وی با رستم می‌پردازد و سرانجام داستان با برگشتی به آغاز یعنی سیلی‌زدن زال بر شهریار و آشتی آنان پایان می‌پذیرد. به ناگاه چشم اردشیر به «بیرو» وزیر می‌افتد. اردشیر بر آن است تا او را به قصاص گودرز به ایران ببرد و جگرش را چاک کند. بهروز سردار مانع آزار بیرو توسط اردشیر می‌شود و به او گوشزد می‌کند که میانگیری بیرو مانع ریختن خون آن‌ها شده است؛ اردشیر و بهروز و بیرو وزیر به ایران می‌رسند. بهروز ماجرای بیرو و اردشیر را برای لهراسب بازگو می‌کند و می‌گوید: ارجاسب دستور ریختن خون هفت پهلوان را داده، اما بیرو وزیر با خواهش و لابه جان آن‌ها را نجات داده است و اکنون اردشیر می‌خواهد جگر او را به کین گودرز صد پاره کند.

زال اردشیر را سرزنش می‌کند، اردشیر با تندی پاسخ می‌دهد. زال خشمگین به اردشیر ناسزا گفته و چند سیلی بر صورت او می‌زند. اردشیر سوار بر اسب به سوی پهلوان هندی، شهریار رو می‌نهد. لهراسب از زال می‌خواهد اردشیر را برگرداند، زال بهروز سردار را در پی اردشیر روانه می‌کند. گفتگوی بهروز و اردشیر بی‌نتیجه می‌ماند و بهروز بنابر دستور شاه تصمیم می‌گیرد اردشیر را به زور برگرداند. هر دو دست به شمشیر و کمند می‌برند و در پایان بهروز اردشیر را با کمند گرفتار کرده، دست و پایش را می‌بندد. در این هنگامه گوری نمایان می‌شود و سواری در پی او می‌تازد. سوار گور را می‌گیرد

کشتن این دیو نامی جاودانه در خاندان زال باقی می‌ماند. دیو جادو به نزد قرارشاه می‌رود و مژده آوردن فرامرز را به او می‌دهد. شاه دستور می‌دهد سرداران به پیشواز فرامرز بروند. قرارشاه ماجرای دیو را برای فرامرز شرح می‌دهد.

فرامرز همراه با راهنمایی راهی می‌شوند. راهنما غاری را به فرامرز نشان می‌دهد. فرامرز وارد غار شده و ملعون مرداری را خوابیده می‌بیند. فرامرز با خود می‌گوید اگر این دیو را در خواب هلاک کند مایه بدنامی است، از این رو بهتر است همانند پدر که دیو سپید را از خواب بیدار کرد، دیو را از خواب بیدار کند. فرامرز با نوک خنجر به ران دیو می‌زند و وی را از خواب بیدار می‌کند. با ضربه فرامرز دیو بلند بازو از خواب بیدار می‌شود و فرامرز را می‌شناسد. بین آن دو گفتگویی در می‌گیرد و پس از آن فرامرز و دیو با یکدیگر مبارزه می‌کنند. فرامرز با یاری خداوند، دیو را بر زمین زده و سرش را از تن جدا می‌کند. راهنمای فرامرز سر دیو را برمی‌دارد و با فرامرز به شهر بازمی‌گردد، مردم شهر به پیشواز فرامرز می‌آیند و با دیدن سر دیو روی در گریز می‌نهند. فرامرز به خدمت شاه می‌رسد و شاه به پاس این پهلوانی از وی درخواست می‌کند تا با دخترش ازدواج کند. فرامرز می‌پذیرد و شاه دستور می‌دهد قاضی آنان را به عقد یکدیگر درآورد.

فرامرز از شاه خداحافظی کرده و سوار بر کشتی به سوی ایران به راه می‌افتد، که ناگاه دریا طوفانی می‌شود. کشتی غرق می‌شود و فرامرز بر روی تخته‌پاره‌ای سوار شده و خود را به کوهی در میانه دریا می‌رساند و وارد جزیره می‌شود. مقداری از میوه‌های آن‌جا خورده و خدا را سپاس می‌گذارد. پس از گذشت ده روز فرامرز به واسطه سرنشینان کشتی‌ای دیگر نجات می‌یابد و در «خرم‌آباد» از کشتی پیاده می‌شود

سحر جارچی آواز می‌دهد: هر کس ادعای پهلوانی دارد به حضور پادشاه برود؛ زیرا جانوری در شهر پیدا شده و رمه او را برده‌است. فرامرز همراه جارچی به خدمت

چادر دشمن می‌فرستد و متوجه می‌شود که سردار هندی به هندوستان برگشته است. زال به سپاه هندی شبیخون می‌زند و همه را تارومار کرده و آن‌جا را غارت می‌کند سپس اردشیر را به بند میکشد و با خود می‌آورد.

خبر شبیخون زال به شهریار می‌رسد و شهریار بازمی‌گردد. زال از نبرد با وی درمانده می‌شود و از لهراسب چاره می‌خواهد. لهراسب جاماسب را فرامی‌خواند و با وعده تسلیم ایران به شرطی که بلخ را به ایرانیان واگذارد- او را به سوی شهریار روانه می‌کند.

جاماسب به خدمت شهریار می‌رود و ایران را به او تسلیم می‌کند. شهریار از کاروبار رستم می‌پرسد و از جاماسب می‌خواهد با رمالی به وی پاسخ دهد. جاماسب به وی گزارش می‌دهد: رستم ابلیس دیو را به بند کشیده و اکنون به شادی و خرمی در کنار بلکیس‌شاه نشسته‌است. همچنین شهریار درباره فرامرز می‌پرسد و جاماسب در پاسخ می‌گوید: فرامرز توسط بیدپای جادو ربوده شده- است. شهریار از سرنوشت نبرد خود با رستم می‌پرسد و جاماسب پاسخ می‌دهد: تو و پیلتن روبروی هم قرار می‌گیری؛ اما این نبرد باعث شادی تو، زال و رستم می‌شود. شهریار از نسل خود می‌پرسد و جاماسب حقیقت را می‌گوید. شهریار به جاماسب می‌گوید، تو که می‌دانستی من فرزند برزو هستم، چرا به زال نگفتی جاماسب در پاسخ می‌گوید: این خواسته خداوند است که زال تو را نشناسد و تقدیر و سرنوشت این‌گونه است.

شهریار جاماسب را بازمی‌گرداند و بلخ را به زال می‌بخشد به شرطی که پیمان نگهدار باشد.

شاعر داستان شهریار را ناتمام رها می‌کند و به سراغ فرامرز می‌رود. برپایه روایت هفت لشکر گورانی، دیو جادو فرامرز را با خود به هندوستان می‌برد. دیو جادو به فرامرز می‌گوید: دیوی قرارشاه را عاصی کرده و ستاره‌شناس گفته است که این دیو به دست فرامرز ناتوان می‌شود؛ ازین روی قرارشاه از او خواسته است تا فرامرز را به نزدش ببرد. دیو جادو فرامرز را راهنمایی می‌کند که با

شمشیر به دو نیم می‌کند. لشکریان می‌گریزند و خیر کشته شدن فرزند شاه را به وی می‌رسانند.

بلکیس ماجرا را به رستم می‌گوید، اما رستم که اسبی ندارد از کین فرزند بلکیس شاه درمی‌گذرد. فرامرز به سوی خاورزمین لشکر می‌کشد و در کنار شهر اردو می‌زند. پیلتن نیز لشکر خاورزمین را آماده کرده و رو به روی فرامرز اردو می‌زند. رستم پیاده به میدان نبرد با فرامرز می‌آید. فرامرز با دیدن رستم خدا را سپاس می‌گذارد، اما برای آزمودن نقاب بر چهره می‌زند. رستم رخس را می‌شناسد و با فرامرز پرخاش می‌کند، اما فرامرز به رستم می‌گوید: اگر می‌تواند رخس را از او بازستاند. فرامرز از رخس پیاده شود و با رستم کشتی می‌گیرد. پس از چندی فرامرز نقاب از چهره برمی‌دارد و رویدادهای ایران از جمله حمله ارجاسب به ایران و ربوده شدن خودش را به رستم گزارش می‌دهد. پیلتن بی‌درنگ راهی ایران می‌شود، ابلیس دیو را بر روی چهار فیل سوار می‌کند. رستم از بلکیس شاه می‌خواهد فرامرز را به خاطر کشتن فرزندش ببخشد و بلکیس می‌پذیرد. سواری مژده‌ی آمدن رستم را به رودابه می‌رساند. رودابه پیکی به سوی زال روانه می‌کند تا خبر آمدن رستم را به وی برساند. زال «زمان» با شنیدن این خبر به سوی سپاه شهریار می‌رود و شروع به پرتاب نیزه و گرز می‌کند. شهریار کار زال را به خنده و می‌گیرد اما زال در پاسخ خبر آمدن رستم و فرامرز و به زنجیر کشیدن ابلیس جادو را به وی می‌دهد. رستم به زابل می‌رسد. رودابه رستم و فرامرز را در آغوش گرفته می‌بوسد و خاک سُم رخس را بر دیده می‌کشد. رستم نامه‌ای برای زال می‌نویسد و فرصتی می‌خواهد تا سم رخس که بر سنگ ساییده شده، بهبود یابد. پیک رستم به سوی زال می‌رود. پس از چندی رستم نیز به سوی ایران به راه می‌افتد. زال و سپاه ایران به پیشواز رستم می‌آیند. رستم به خدمت شاهزاده کیانی می‌رود و از همه رویدادها آگاه می‌شود. هنگامی که رستم از خیانت اردشیر آگاه می‌شود به قبر سهراب‌سوگند یاد می‌کند که وی را خواهد کشت.

پادشاه می‌رود و از آنجا با سپاهی عظیم به سوی جانور می‌رود. سپاهیان با دیدن جانور می‌گریزند و فرامرز تنها می‌ماند. جانور شیپهای بلند می‌کشد و فرامرز رخس را می‌شناسد و با نعره‌ای او را صدا می‌زند. رخس با دیدن فرامرز می‌نشیند. فرامرز دست در گردن رخس انداخته و هر دو می‌گیرند. سپس رخس را تیمار می‌کند و سوار بر آن که همانند پرنده‌ای بالدار در حرکت است به خدمت شاه می‌رود.

پادشاه تصمیم می‌گیرد رخس را از چنگ فرامرز درآورده؛ از این رو با نقشه‌ای قبلی فرامرز را به حضور خود فرا می‌خواند. پادشاه بازی چوگانی ترتیب می‌دهد به شرطی که برنده هرچه را که دوست دارد برگزیند. فرامرز سوار بر رخس به میدان چوگان می‌تازد و سه بار چوگان را می‌رباید تا آن که صحنه بازی به جنگ و خونریزی تبدیل می‌شود. برخلاف منشی که سیاوش در بازی چوگان با تورانی‌ها دارد فرامرز با شمشیر به سوی پادشاه می‌رود و خود را معرفی می‌کند. پادشاه با شنیدن نام فرامرز و پدرش، رستم، از وی عذرخواهی می‌کند و وی را جانشین خود می‌سازد.

راوی داستان فرامرز را رها می‌کند و به سراغ رستم در دیار خاور می‌رود. رستم با یادآوری نبرد خود و ابلیس دیو به بلکیس شاه، قصد بازگشت به ایران دارد. بلکیس شاه از رستم فرصتی می‌خواهد تا هدیه‌ای فراهم کند؛ از این رو فرزندش را به خرم‌آباد می‌فرستد تا از مردم باج و خراج بگیرد و هدیه‌ای برای رستم فراهم کند.

فرزند خاورشاه به خرم‌آباد هجوم می‌برد و تنی چند از سرداران خرم‌آباد را بر درخت می‌آویزد، فرامرز که از شکار برمی‌گردد و صحنه را می‌بیند، سرداران بندی را آزاد کرده و به پیش شاه خرم‌آباد می‌رود. فرامرز به شاه می‌گوید از این پس تو نه تنها باج نمی‌پردازی بلکه از شاهان دیگر باج هم خواهی ستاند. فرزند بلکیس شاه با شنیدن این خبر با فرامرز درگیر می‌شود و فرامرز او را با

آنچنان که دیده میشود روایت هفت لشکر گورانی با روایت منظوم شهریارنامه، در زیربنای روایت برابر هستند اما چند اختلاف هم در آنها دیده میشود:

۱. در شهریارنامه سخن از گفت و گوی شهریار با سام فرامرز در نخجیرگاه است که کار بالا میگیرد و به سرزنش فرامرز و بی توجهی زال نسبت به شهریار و در نهایت قهر کردن او ختم میشود اما در روایت گورانی نیز مانند روایت شفاهی سخن از درگیری شهریار با کودکان هم نوع خود آمده است.

۲. در روایت گورانی زال به مادر شهریار بی احترامی میکند و همین نکته سبب خشم شهریار و قهر او میشود حال آنکه در روایت منظوم زال به شکوه های مادر شهریار بی توجهی نشان میدهد. تاثیر ادبیات عامیانه در روایت گورانی مشهود است.

۳. در شهریارنامه از نبردهای مفصل شهریار با سپاه هیتال شاه سخن رفته است اما در روایت گورانی نیز مانند روایت شفاهی، نشانی از این جنگها نیست.

۴. انگیزه رفتن رستم به خاور، یافتن رخس است، موضوعی که در روایات برزنامه جدید دیده میشود اما در شهریارنامه، رستم برای یاری انکیس شاه و نبرد با ابلیس دیو به خاور زمین میرود.

۵. شماری از پهلوانان نوظهور مانند آذربرزین، بهروز در روایت گورانی آمده اند که در شهریارنامه از آنان نشانی نیست. همچنین نامهای برخی قهرمانان که شهریار نامه آمده در روایت گورانی تغییر یافته است.

نتیجه

از آنچه آمد میتوان به چند نتیجه دست یافت:

الف. برخلاف دیگر نواحی ایران، روایاتی از شهریارنامه در غرب ایران دیده می شود که اغلب در شاهنامه های کردی است. احتمال این نکته که شاید گوینده گمنام شهریارنامه مربوط به نوحی غربی و کرد نشین ایران

زال پیکی به سوی گیس سیاه، فرزندزاده خود، می فرستد تا برای نجات اردشیر تلاش کند. سحر رستم دستور می دهد داری برپا کنند و اردشیر را بر آن بیاویزند. رستم تیری در کمان می نهد تا به سوی اردشیر پرتاب کند که ناگاه گروهی از دور نمایان می شوند. سواری نقابدار به سوی دار اردشیر رفته و وی را با خود می برد. نقابدار در پاسخ شگفتی رستم به وی می گوید که «گیس سیاه بانو» فرزند خود اوست. رستم دستور می دهد رخس را زین کنند تا به نبرد شهریار برود. هر دو پهلوان از اسب پیاده شود و به کشتی گرفتن می پردازند. رستم در کشتی با پهلوان هندی احساس ناتوانی می کند و با خود واگویی می کند و شهریار نیز لحظات مرگ خود را به دست رستم «چکمه سیاه» می بیند.

ارژنگ سردار که مرگ شهریار را نزدیک می بیند، با خود می اندیشد که اگر سکوت کند، رستم شهریار را همانند «سهراب» می کشد. پس از آن وی را مقصر می داند و هندوستان را به آتش می کشد، از این رو تصمیم بر شکستن سکوت خود می گیرد و حقیقت را به رستم می گوید. رستم با شنیدن این خبر بسیار خشنود می شود. شهریار را در آغوش می گیرد و به یاد سهراب آه سردی می کشد، شهریار نیز بر دست و پای رستم بوسه می زند. زال به میدان می رود و رستم را به خاطر رها کردن شهریار سرزنش می کند، اما رستم به وی مژده می دهد.

زال با خشنودی از اسب پیاده می شود و دست در گردن شهریار می اندازد. شهریار نیز دست و پای زال را می بوسد. رستم از شهریار علت رنجش وی را از زال جویا می شود. شهریار خاطره دوران کودکی، سیلی زال و توهین های او به مادرش را بازگو می کند. پس از آن هر سه خوشحال و خندان به خدمت شهزاده کیانی می روند و مجلس بزمی برپا می کنند.

۳. این منظومه برپایه نسخه‌ای نویافته، به دست نگارنده تصحیح شده است که در آینده‌ای نزدیک، تقدیم علاقه‌مندان می‌گردد.

۴. دوست شاهنامه شناس نگارنده، دکتر آرش اکبری مفاخر، بخش‌های مربوط به داستان شهریار از دستنویس هفت لشکر گورانی را در اختیار نگارنده نهادند که از ایشان صمیمانه سپاسگزارم.

منابع

آتشین‌جان، بابک. (۱۳۷۸). «شهریارنامه». دانش‌نامهٔ ادب فارسی، ج ۳، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. اته، هرمان. (۲۵۳۶). تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه رضا زاده شفق، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب. امیدسالار، محمود. (۱۳۸۱). «بیان ادبی و بیان عامیانه در حماسه‌های فارسی»، جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

-----: (۱۳۹۱). «شهریارنامه»، دانش‌نامهٔ زبان و ادب فارسی، ج ۴، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

بیگدلی، غلام‌حسین. (۱۳۵۹). «شهریارنامه مختاری غزنوی»، آینده، سال ۶۶، صص ۷۷-۸۶. خانلری، زهرا. (۱۳۴۸). فرهنگ ادبیات فارسی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

رزمجو، حسین. (۱۳۸۱)، قلمرو ادبیات حماسی ایران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ریاحی، محمد امین. (۱۳۸۷). فردوسی، تهران: طرح نو.

ریپکا، یان. (۱۳۸۳). تاریخ ادبیات ایران، ترجمه ابوالقاسم سَری، تهران: سخن.

شهریارنامه. (۱۳۷۷). به کوشش غلام‌حسین بیگدلی، تهران: پیک فرهنگ.

صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۵۲). حماسه‌سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.

است با بررسی ویژگی‌های سبکی این منظومه کاملاً منتفی است. تنها میتوان احتمال داد که دستنویسهایی از این منظومه در این نواحی وجود داشته که به دست نقالان و راویان این مناطق رسیده است. بنابراین شاید بتوان دستنویس‌هایی از این منظومه را در این نواحی به دست آورد.

ب. وجود چند روایت از شهریارنامه مانند نبرد شهریار با هیتال‌شاه، گذشتن از نُه بیشه و رها ساختن دلارام، رفتن به نبرد سرخه دیو، رفتن زال به دربار سلیمان و کشته شدن شهریار به دست فرانک که در هیچ یک از روایات عامیانه نیست بیانگر آن است که یا دستنویس ناقصی از این منظومه در اختیار راویان بوده که این روایات را نداشته است و یا آنکه راوی داستان دخل و تصرفاتی بسیاری در روایت کرده و بخش‌هایی از آن را حذف نموده است. یکی از دخل و تصرفات مهم این دو روایت عامیانه، روایات‌های متفاوت زورآزمایی شهریار با همسالان و در نهایت قهر کردن او از خانوادهٔ خود است که در روایت منظوم نشانی از آن نیست و احتمالاً زیر نفوذ روایات عامیانهٔ رستم و سهراب ساخته شده است.

یادداشت‌ها

۱. چندی پیش از ایشان، عباس اقبال آشتیانی نیز در انتساب شهریارنامه به مختاری، دچار تردید شده بود. (ر.ک. همایی، ۱۳۶۱: ۳۷۸)

۲. شمار ابیات شهریارنامه در نسخه‌های شناخته شدهٔ آن، متفاوت است. نسخهٔ بریتانیا ۸۷۱ بیت، نسخهٔ چایکین ۵۱۸۵ بیت (ر.ک. بیگدلی، ۱۳۵۹: ۷۹) و نسخهٔ بانکی‌پور هجده هزار بیت دارد. شایان ذکر است که یکی از پژوهشگران، شمار ابیات این منظومه را ده هزار بیت دانسته است که معلوم نشد منبع نوشتهٔ او کدام است. (ر.ک. مصاحب، ۱۳۸۱: ۱۵۱۵)

یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۳). فرّخی سیستانی، بحثی در شرح احوال و روزگار و شعر او، تهران: علمی.

Abdul Muqtadir, (1932) Catalogue of the Persian and Arabic manuscripts of the Oriental Public Library of Bankipore , Calcutta,

Rieu Charles. (1881). Catalogue the Persian manuscripts in the British museum. Volume II. Ludgate hill.

عثمان مختاری. (۱۳۹۲). دیوان، تصحیح جلال همایی، تهران: علمی و فرهنگی.

مصاحب، غلامحسین. (۱۳۸۱). دایره‌المعارف فارسی، تهران: امیرکبیر.

مول، ژول. (۱۳۴۵). دیباچه‌ی شاه‌نامه، ترجمه جهانگیر افکاری، تهران: سازمان کتاب‌های جیبی.

نفیسی، سعید. (۱۳۶۳). تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران: فروغی.

نولدکه، تئودور. (۱۳۸۴). حماسه‌ی ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران: نگاه.

همایی، جلال. (۱۳۶۱). مختاری‌نامه، تهران: علمی و فرهنگی.

